

باب اشتغال از دیدگاه نحو معناگرا در کتاب معانی النحو با تطبیق بر آیات قرآن کریم

علی تحویلیان^۱

دریافت: ۱۴۰۱/۰۹/۰۷؛ پذیرش: ۱۴۰۲/۰۵/۰۷

چکیده

بحث اشتغال، یکی از مسائل مهم در علم نحو است که باعث تغییر در ساختار عادی جمله شده و با چینش جدید کلمات، در معنای جمله تغییر ایجاد می‌کند. این تغییر ساختاری در کنار شباهت این قالب بیانی با اسلوب‌های دیگر مانند تقدیم مفعول‌به، اهمیت بررسی و فهم معنای این باب را دوچندان می‌کند. در کتب نحوی بحث‌های فراوانی پیرامون بررسی احکام لفظی باب اشتغال مطرح شده اما غرض استعمالی این باب کمتر مورد توجه قرار گرفته است. به همین دلیل در این نگاشته تلاش شده تا با تکیه بر کتاب «معانی النحو» اثر فاضل سامرایی به شناخت معنای باب اشتغال و تطبیق آن بر آیات قرآن کریم پرداخته شود. ساختار باب اشتغال، از جهت خبردادن از اسم پیشین، شبیه مبتدا و خبر است ولی وجود تفاوت اعرابی و اسلوب خاص، سبب شده است که نوعی اخبار ثانوی و فرعی در آن صورت پذیرد.

واژگان کلیدی

اشتغال عامل از معمول، اخبار ثانوی، نظریه عامل، فاضل صالح سامرایی، ادبیات قرآن کریم، نحو معناگرا، ادبیات عرب

درآمد

وجود اسلوب‌های متعدّد برای بیان اغراض گوینده، یکی از ویژگی‌های بلاغی زبان عربی است.^۲ یکی از این اسلوب‌ها، اشتغال است. بیشتر بررسی‌هایی که در کتاب‌های نحوی نسبت به این باب

۱. طلبه مدرسه علمیه امام محمد باقر علیه السلام، قم. (با تشکر از زحمات حجت الاسلام و المسلمین عطایی و حجت الاسلام براریان که زحمت راهنمایی این مقاله را بر عهده داشتند.)

۲. برای توضیح بیشتر، ن. کذ النحو و الدلالة (دکتر حماسة عبد اللطیف)، ص ۳۷ - ۶۱، معانی النحو (دکتر فاضل السامرایی)، ج ۱، ص ۲۵ و ص ۳۶ - ۳۸.

انجام شده، ناظر به جنبه لفظی بوده و به جنبه‌های معنایی، توجّه چندانی نشده است. نحویان با وام‌گیری از رویکرد فقهی - اصولی در اصول نحو (وجوب، استحباب، مباح، امتناع) باب اشتغال را سامان داده‌اند.^۳ از این رو در تحقیقات قبلی پیرامون این باب، به ذکر و دسته‌بندی احکام نحوی پرداخته شده و از بررسی معنایی این باب غفلت شده است. از آنجا که معنا و غرض این شیوه، به شیوه‌های دیگر بیانی، مانند باب ابتدا و باب تقدیم مفعول‌به، شبیه است، ضرورت دارد که مقاصد معنایی این باب و تفاوت آن با روش‌های مشابه مشخص شود تا شیوه صحیح کاربرد این اسلوب و زیبایی‌های آن در آیات قرآن روشن گردد. این نگاشته با استفاده از مبانی جدید نحو معناگرا با تکیه بر کتاب «معانی النحو» اثر فاضل صالح سامزایی، باب اشتغال را بررسی کرده و غرض این باب را به صورت کاربردی بر تعدادی از آیات قرآن کریم تطبیق نموده است.

مبنای به دست آمده از روش نحوی معناگرا، افزون بر نتایج علمی، در فرایند آموزش نحو نیز سودمند است. اگر از آغاز، اشتغال بر اساس غرض‌گوینده و معنای به کار رفته در آن، برای دانش‌پژوه تبیین شود، فرایند یادگیری و درک آسان‌تر و آموزش به سطح کاربردی نزدیک‌تر خواهد شد. در حالی که بیشتر نحویان، بدون توجّه به غرض‌گوینده، ذهن دانش‌پژوه را با مسائل لفظی درگیر می‌کنند و نتیجه آن، بازماندن از توجّه به معناست.

در این نگاشته که مطالب آن به روش کتابخانه‌ای جمع‌آوری و به روش تحلیلی - توصیفی پردازش شده، ابتدا دیدگاه نحویان و دانشمندان بلاغت مطرح‌گشته و مورد نقد و بررسی قرار گرفته است. پس از آن با بررسی معنای محور باب اشتغال، کاربرد و غرض این باب به دست آمده و در نهایت، نتایج حاصل‌شده بر آیات قرآن تطبیق گردیده است.

الف) مفهوم‌شناسی

قبل از ذکر نظرات نحویان، لازم است به بیان معنای لغوی و اصطلاحی «باب اشتغال» پرداخته شود.

۱. معنای لغوی اشتغال

اشتغال، مصدر باب افتعال از ماده «ش غ ل» و مصدر آن، شُغْل است. ابن فارس در مقاییس آورده:

الشین و الغین و اللام اصلٌ واحدٌ يدلُّ علی خلاف الفراغ.^۴

۳. برای نمونه، ن. کة التصريح علی التوضیح، ج ۱، ص ۴۴۲ - ۴۵۵؛ شرح اشمونی بر الفیه، ج ۱، ص ۴۲۷ - ۴۳۸.

۴. معجم مقاییس اللغة، ج ۲، ص ۱۹۵؛ شین و غین و لام، اصل واحدی است که بر عدم فراغت از انجام کاری دلالت می‌کند.

جوهری در صحاح، این عبارت را آورده:

و یقال: شُغِلْتُ بكذا، علی ما لم یسمَّ فاعله، و اشتغَلْتُ.^۵

صاحب لسان العرب در ماده شغل مطلب را بیشتر توضیح داده و گفته:

شَغَلَهُ یَشْغَلُهُ و أَشْغَلَهُ و اشتغَلْتُ به و شُغِلَ به و انا شاغِلٌ له.^۶

در نتیجه، شغل به صورت متعدی، می‌تواند یک مفعول را نصب دهد و اگر با حرف جر باء یا به وزن افتعال بیاید، معنای مطاوعی دارد.

بنابراین، شغل به معنای عدم فراغ (انجام کار) می‌باشد و اشتغال، به صورت مطاوعی (مشغول شدن) معنا می‌شود.

۲. معنای اصطلاحی باب اشتغال

تعریف باب اشتغال چنین است:

اسلوبی نحوی است که در آن، اسمی ذکر می‌شود و پس از آن، فعل یا شبه فعلی می‌آید. فعل یا شبه فعل یادشده، به وسیله ضمیر یا متعلق اسم پیشین،^۷ از آن اسم روی گردان می‌شود (یعنی در ضمیر عمل کرده و در اسم پیش از خودش عمل نمی‌کند) اما اگر ضمیر یا متعلق برداشته شود، می‌تواند در اسم پیشین عمل کند.^۸

برای مثال در عبارت «زیداً ضَرَبْتُ»، اگر ضمیر «ه» برداشته شود، «ضربت» می‌تواند «زید» را نصب دهد، اما از آنجا که در ضمیر عمل کرده، قادر به عمل کردن در «زید» نیست. همچنین در عبارت «زیداً ضَرَبْتُ أَخاه»، اگر واژه «أخاه» که متعلق اسم پیشین است حذف شود، «ضَرَبْتُ» می‌تواند «زید» را نصب دهد، اما چون فعل در واژه «أخاه» عمل نموده، دیگر نمی‌تواند در «زید» عمل کند.

۳. ارکان باب اشتغال

باب اشتغال، سه رکن دارد که عبارتند از:

۵. الصحاح، ج ۵، ص ۱۷۳۶؛ و گفته می‌شود: «شغلت بكذا» و «اشتغلت» بنا بر این که فاعل نام برده نشود.

۶. لسان العرب، ج ۱۱، ص ۳۵۵.

۷. برای نمونه، در عبارت «زیداً ضربت أخاه»، کلمه «أخاه»، متعلق اسم پیشین است، یعنی به گونه‌ای با آن ارتباط دارد که ارتباط در این جمله، ارتباط برادری است.

۸. شرح رضی بر کافیه، ج ۱، ص ۴۳۷؛ التصریح علی التوضیح، ج ۱، ص ۲۹۶؛ شرح اشمونی بر الفیه، ج ۱، ص ۴۲۷.

- فعل یا شبه فعل که به آن، مشتغَل می‌گویند.

- اسم پیشین که به آن اسم مشتغَلِ عنه می‌گویند.

- ضمیر یا متعلق اسم پیشین که به آن مشتغَل به می‌گویند.^۹

بنابراین در مثال «زیداً ضَرَبْتُه»، «زیدا» اسم پیشین و مشتغَلِ عنه، «ضَرَبْتُ» فعل مشتغَل و ضمیر «ه» که مرجعش زید است، مشتغَل به می‌باشد.

وجه تسمیه این باب به اشتغال، آن است که فعل پس از اسم منصوب، در ضمیر عمل کرده و دیگر نمی‌تواند در اسم پیشین عمل کند؛ گویا از اسم پیشین روی گردان شده و مشغول به عمل در ضمیر است.

ب) تحلیل ادبی باب اشتغال

پس از آن که مفاهیم مرتبط با باب اشتغال بیان گردید، نوبت به تحلیل ادبی این باب می‌رسد. این بخش به بررسی باب اشتغال از نگاه ساختارشناسانه مبتنی بر دانش نحو و همچنین بررسی آن از نگاه معناشناسانه مبتنی بر دو دانش نحو و بلاغت اختصاص یافته است. در این بخش، ابتدا به بررسی نصب‌دهنده اسم مشتغَلِ عنه و سپس به گونه‌های جمله‌بندی در باب اشتغال پرداخته می‌شود.

۱. عامل اسم مشتغَلِ عنه

اختلافی که در عامل مشتغَلِ عنه وجود دارد، برخاسته از تفاوت مبانی در نظریه عامل است. بر پایه دیدگاه نحویانی که تأثیرگذاری عامل در دو نقش مشابه (مثلاً در دو مفعول به) را مجاز نمی‌دانند، باید به دنبال عاملی به جز فعل آشکار، برای اسم مشتغَلِ عنه بود. اما بر اساس دیدگاه برخی که این گونه از تأثیر را مجاز می‌دانند، همان فعل آشکار، برای عمل کردن کافی است.

در نصب‌دهنده اسم متشغَلِ عنه سه دیدگاه مطرح است:^{۱۰}

- اغلب نحویان: نصب‌دهنده، فعلی در تقدیر است که لفظ آن عیناً همان لفظ فعل آشکار می‌باشد. مثلاً عامل نصب زید در «زیداً ضَرَبْتُه»، «ضَرَبْتُ» مقدر و در «زیداً مَرَرْتُ به»، «جاوَزْتُ» مقدر می‌باشد.

۹. ن. کد شرح رضی بر کافیه، ج ۱، ص ۴۳۷؛ التصریح علی التوضیح، ج ۱، ص ۲۹۶؛ شرح اشمونی بر الفیه، ج ۱، ص ۴۲۷.
۱۰. ن. کد کتاب سبویه، ج ۱، ص ۴۲ - ۴۳؛ شرح رضی بر کافیه، ج ۱، ص ۴۳۸؛ التصریح علی التوضیح، ج ۱، ص ۴۴۲؛ همع الهوامع، ج ۳، ص ۱۰۷.

- کسای: نصب‌دهنده، همان فعل آشکار است و ضمیر، مُلغی^{۱۱} است.

- فراء: نصب‌دهنده، همان فعل آشکار است که هم در اسم مشتغل عنه عمل کرده و هم در ضمیر.

هر یک از این نظرات، ضعف‌هایی دارد که عبارت است از:^{۱۲}

- دیدگاه بیشتر نحویان: این دیدگاه، با قواعد اعرابی موافق است اما از نظر معنایی، باعث فساد معنا در جمله می‌شود چون گوینده در ساختاری مانند «محمداً اَکْرَمْتَهُ»، غرض ویژه‌ای از آوردن اسم در ابتدای کلامش دارد که این غرض با تقدیری که نحویان آن را مطرح نموده‌اند (اَکْرَمْتُ مُحَمَّدًا اَکْرَمْتَهُ) ناسازگار است. همچنین برای حلّ این اشکال، نمی‌توان فعل در تقدیر را پس از اسم مشتغل عنه در نظر گرفت. علت این امر در ادامه می‌آید.

- دیدگاه کسای و فراء: این دو دیدگاه، در جملاتی مانند «زیداً سَلَّمْتُ عَلَیْهِ» و «محمداً خَطْتُ قَمِیصاً لَهُ» قابل اجرا نیست، زیرا فعل لازم نمی‌تواند مفعول به داشته باشد. اگرچه قائلین به این دیدگاه می‌توانند ادعا کنند که «زید» منصوب به نزع خافض است و قبل از آن حرف «علی» در تقدیر بوده و حذف شده و عامل آن همین فعل ظاهر است. زیرا گروهی از نحویان در حالتی که اسم پیشین مجرور باشد، عمل کردن فعل آشکار در هر دو جار و مجرور را جایز دانسته‌اند (مانند زیدٍ مَرَرْتُ بِهِ)، اما این ادعا مورد قبول اغلب نحویان واقع نشده است.^{۱۳} ضمن این که هیچ‌گاه در استعمالات باب اشتغال، ذکر حرف جر پیش از اسم مشتغل عنه دیده نشده و این مطلب مؤید دیگری بر بطلان این دیدگاه است.

به گفته مؤلف کتاب معانی النحو، تقدیراتی که نحویان مطرح نموده‌اند، مبتنی بر نظریه عامل است که از نظر او وجهی ندارد.^{۱۴} طبق دیدگاه وی آنچه دارای اهمیت است، آن است که معنا و غرض گوینده حفظ شود و این مطلب همان چیزی است که او را بر آن داشته تا این گونه تقدیرهای آسیب‌زا به غرض را روا نداند. بنا بر این دیدگاه، می‌توان اسم پیشین را به صورت «مشغول‌عنه» و منصوب ترکیب کرد و نیازی به تعیین عامل نصب نیست؛ بلکه باید گفت خود اهل زبان برای این جایگاه، اعراب نصب را در نظر گرفته‌اند.

لازم به ذکر است که دیدگاه سامرایی بر خلاف آنچه گفته، با نظریه عامل نیز قابل توجیه است؛ زیرا طبق این نظریه، عوامل به دو بخش لفظی و معنوی تقسیم می‌شوند و با توسعه‌دادن مصادیق

۱۱. یعنی گویا وجود ندارد و فعل در آن عمل نموده و مانع عمل فعل در اسم پیشین نیست.

۱۲. معانی النحو، ج ۲، ص ۱۲۸ - ۱۲۹.

۱۳. همع الهمامع، ج ۳، ص ۱۰۷.

۱۴. معانی النحو، ج ۲، ص ۱۱۰.

عامل معنوی، می‌توان «مشغول‌عنه» بودن را در شمار عامل‌های معنوی قرار داد. بنابراین بدون ردّ نظریه عامل نیز می‌توان دیدگاه فاضل سامرایی را اعمال نمود.

۲. گونه‌های اعرابی اسم مشتغل‌عنه

اسم مشتغل‌عنه، از نظر اعراب حالت‌های گوناگونی دارد. مبنای نحویان در این باب، بر پایه اصل قیاس در اصول نحو است که در مسایل مختلف نحوی از آن استفاده می‌شود.^{۱۵} همان‌طور که در فقه، مسائل را به پنج دسته واجب، حرام، مستحب، مکروه و مباح تقسیم کرده‌اند، در اینجا نیز برای اسم مشتغل‌عنه، پنج صورت ذکر نموده‌اند:^{۱۶}

- وجوب نصب: در جایی که قبل از اسم، اداتی باشد که بعدش حتماً باید جمله فعلیه بیاید، مانند: «إِنْ زَيْدًا أَكْرَمْتَهُ أَكْرَمْتَهُ». در این مثال، چون پس از «إِنْ» شرطیه، حتماً باید جمله فعلیه بیاید، زید منصوب آورده می‌شود تا به تقدیر جمله فعلیه باشد.

- ترجیح نصب: در جایی که پیش از اسم، اداتی باشد که بعدش غالباً جمله فعلیه می‌آید، مانند: «أَزِيدُ زَيْدًا ضَرْبَةً»؛ زیرا بعد از همزه، غالباً جمله فعلیه می‌آید.

همچنین اگر اسم قبل از فعل طلب باشد، مانند: «زَيْدًا إِضْرِبْهُ»، باز هم نصب، ترجیح دارد.

اگر پیش از اسم، جمله فعلیه باشد و جمله بعد به آن عطف شود، در این صورت برای مشارکت در عطف، ترجیح با نصب اسم مشتغل‌عنه است، مانند: «قَامَ زَيْدٌ وَعَمْرًا أَكْرَمْتَهُ».

- تساوی رفع و نصب: در جایی که جمله پیش از اسم، اولش اسم و آخرش فعل باشد، در این صورت، می‌توان بنا بر عطف جمله اسمیه بر اسمیه، اسم را رفع داد و بنا بر عطف جمله فعلیه بر فعلیه، اسم را نصب داد، مانند: «زَيْدٌ قَامَ وَعَمْرًا أَكْرَمْتَهُ»

- وجوب رفع: در جایی که پیش از اسم، اداتی باشد که بعدش فقط جمله اسمیه می‌آید، مانند: «حَرَجْتُ فَإِذَا زَيْدٌ يَضْرِبُهُ عَمْرٌ»؛ زیرا بعد از «إِذَا»ی فجائیه، حتماً باید جمله اسمیه بیاید.

همچنین در جایی که فعل، در صورت برداشته شدن ضمیر، نتواند در اسم عمل کند، رفع واجب است، مانند: «زَيْدٌ هَلْ تَضْرِبُهُ»؛ زیرا اگر ضمیر «ه» از «تضربه» برداشته شود، به دلیل صدارت‌طلبی «هل»، نمی‌تواند در «زید» عمل نماید.

- ترجیح رفع: در جایی که هیچ‌یک از موارد پیشین، نباشد، مانند: «زَيْدٌ ضَرْبَةً».

۱۵. برای اطلاع بیشتر، ن. کد الاقتراح فی اصول النحو، ج ۱، ص ۹۴.

۱۶. ن. کد التصريح علی التوضیح، ج ۱، ص ۴۴۲ - ۴۵۵؛ شرح ابن عقیل، ج ۱، ص ۵۱۹؛ شرح اشمونی بر الفیه، ج ۱، ص ۴۲۷ - ۴۳۸.

قواعد یادشده توسط نحویان، انتقادی اینگونه را بر می‌انگیزد: در وجوب رفع و نصب، همان مطلبی که نحویان گفته‌اند صحیح است. اما در موارد ترجیح، از آنجا که نظر به معنا ندارند، ترجیحشان قابل پذیرش نیست. زیرا در نظر نویسندگان کتاب معانی النحو، هر کدام از دو وجه مورد بحث، برای ادای معنایی خاص است که وجه دیگر آن خصوصیت را ندارد. بنابراین شایسته بود نحویان این‌گونه بگویند: در جمله «محمّد أكرمته» اگر فلان معنا اراده شود، رفع لازم است و اگر معنای دیگر مراد باشد، نصب لازم است.

پس از ذکر مطالب نحویان، آنچه در علم بلاغت درباره این باب مطرح شده، بیان می‌گردد. دانشمندان علم بلاغت بر این باورند که اشتغال، رساننده تخصیص یا تأکید است.^{۱۷} اگر در جمله «محمّدأ أكرمته»، فعل مقدر بعد از اسم مشتغل عنه در تقدیر گرفته شود (محمّدأ أكرمته)، تخصیص فهمیده می‌شود چون تقدیم مفعول بر فعل، رساننده تخصیص است و معنای جمله چنین خواهد بود: «فقط محمّد را اکرام نمودم.»

حال اگر فعلی پیش از آن در تقدیر گرفته شود (أكرمته محمّدأ أكرمته) لفظ فعل تکرار گردیده و در واقع، حدث موجود در جمله قبل تأکید گشته است و معنای جمله چنین می‌شود: «به تحقیق، محمّد را اکرام نمودم.»

سخن اهل بلاغت با اشکالاتی مواجه شده که در ضمن دو مطلب، بیان می‌شود:^{۱۸}

- معنای تخصیص: نحویان در ردّ دیدگاه دانشمندان بلاغت سخنی گفته‌اند و ابن هشام در باب پنجم معنی اللیب آن را مطرح کرده است. بر اساس قاعده، مکان مقدر باید در جای اصلی خود باشد مگر آنکه ضرورتی برای جا به جایی وجود داشته باشد. دلیل حفظ مکان اصلی کلمه مقدر، این است که حذف، خلاف اصل است و اگر مکان کلمه مقدر حفظ نشود، افزون بر مخالفت با اصل عدم حذف، با اصل دیگری (لزوم جای‌گذاری کلمه در جایگاه عادی آن) نیز مخالفت می‌شود و از آنجا که باید تا حدّ ممکن از مخالفت با اصل اجتناب کرد، لازم است که جایگاه عادی واژه مقدر به عنوان مکان آن در نظر گرفته شود. پس این‌که می‌گویند می‌توان مقدر را پس از اسم مشتغل عنه در تقدیر گرفت تا رساننده تخصیص باشد، صحیح نیست.^{۱۹} خود ابن هشام در ادامه، گفته که اگر نکته معنایی خاصی مدّ نظر گوینده باشد، می‌توان با این قاعده مخالفت نمود؛ اما به گفته سامرایی، فعل در تقدیر هیچ‌گاه در هیچ‌یک از استعمالات این باب به صورت آشکار نیامده است، پس چگونه نمی‌توان با اطمینان گفت که جایگاه فعل مقدر، پس از اسم مشتغل عنه است؟

۱۷. ن. کة الايضاح قزوينی، ص ۹۴؛ شرح مختصر المعانی، ص ۱۱۱.

۱۸. معانی النحو، ج ۲، ص ۱۲۹ - ۱۳۰.

۱۹. معنی اللیب، ج ۲، ص ۶۱۳؛ همع الهوامع، ج ۳، ص ۱۰۷.

اشکال دوم، نبودن معنای تخصیص در برخی از استعمالات است. برای مثال در آیات شریفه: «و لوطاً آتیناهُ حکماً و علماً»^{۲۰} و «و الأنعامَ خلَقَها لَکُم فیها دِفءٌ و مَنافعٌ و مِنها تَأکُلونَ»^{۲۱} تخصیص وجود ندارد.

- معنای تأکید: اگر اشتغال، رساننده تأکید باشد، باید ذکر عامل آن جایز، بلکه واجب باشد، زیرا حذف با تأکید ناسازگار است. دلیل این ناسازگاری، پدید آمدن نقض غرض به دلیل حذف است. زیرا تأکید، مؤکد خود را تقویت می‌کند، پس باید ذکر شود تا با این تکرار لفظی باعث تقویت معنای مؤکد شود.

بنا بر آنچه گفته شد، اکثر نحویان، عامل اسم مشتغل‌عنه را «فعل مقدر» می‌دانند که فعل آشکار، آن را بیان می‌کند. طبق دسته‌بندی نحویان، اسم مشتغل‌عنه، پنج گونه اعرابی دارد و برای هر یک از آنها، معیارهایی بیان شده که فارغ از معنا و غرض گوینده است. علمای بلاغت نیز معنای تخصیص و تأکید را برای این باب در نظر گرفته‌اند که شمول و صحت در تحلیل ندارد.

ج) معنای باب اشتغال با تطبیق بر آیات قرآن

به اعتقاد مؤلف کتاب معانی النحو، باب اشتغال، اسلوبی ویژه برای فهماندن معنایی خاص است که در بخش حاضر به بررسی این اسلوب پرداخته می‌شود.

۱. تفاوت اسلوب اشتغال با اسلوب‌های مشابه^{۲۲}

تفاوت اسلوب اشتغال با اسلوب‌های مشابه، ویژگی اسناد^{۲۳} است. وقتی گفته می‌شود: «ضَرَبْتُ زیداً»، مسندالیه، ضمیر متکلم است یعنی گوینده می‌خواهد محور اصلی سخن را بر فعل خود قرار دهد و هدف او، صحبت کردن پیرامون کاری است که خود انجام داده است. به عبارت دیگر، آنچه در این سخن پررنگ است و در کانون توجه واقع شده، ضمیر متکلم است. ولی وقتی گفته می‌شود: «زیدٌ ضَرَبْتَهُ»، زید مسندالیه است یعنی محور اصلی سخن، صحبت پیرامون زید و ویژگی‌های اوست.

۲۰. انبیاء، ۷۴: و لوط را به یاد آور که به او نبوت و علم دادیم و از شهری که اعمال زشت و پلید انجام می‌دادند، رهایی بخشیدیم؛ چراکه آنها مردم بد و نافرمانی بودند.

۲۱. نحل، ۵: و چهارپایان را برای شما آفرید؛ در حالی که در آنها، وسیله پوشش و منافع دیگری است و از گوشت و شیر آنها می‌خورید.

۲۲. مطالب این قسمت، برگرفته از معانی النحو، ج ۲، ص ۱۳۱ - ۱۳۶ می‌باشد.

۲۳. اسناد عبارت است از نسبت دادن چیزی به چیز دیگر، خبر دادن از چیزی به وسیله چیز دیگر.

اما در «زیداً ضَرْبَتْهُ» مقصود گوینده چیست؟ در این‌جا مسندالیه و محور اصلی سخن، ضمیر متکلم است و سایر اجزا با تکیه بر آن، معنا را منتقل می‌کنند. از طرفی زید، پیش از فعل آمده و ضمیری به آن برگشته؛ گویا متکلم قصد دارد از اسم مشتعل‌عنه خبر بدهد اما از این قصد روی گردانده و محور سخن را به سوی مسندالیه متوجه می‌کند. گاهی به مبتدا نیز ضمیری بر می‌گردد. تفاوت مشتعل‌عنه با مبتدا این است که در مبتدا و خبر، کلام فقط بر خبر دادن از مبتدا متمرکز است ولی در باب اشتغال، تمرکز اصلی کلام بر مسندالیه (ضمیر) و تمرکز فرعی بر اسم مشتعل‌عنه است.

با توجه آنچه گفته شد اشتغال را از جهت فایده معنایی آن می‌توان چنین تعریف کرد: «اشتغال عبارت است از آوردن اسم منصوب پیشین به قصد نشان دادن اتمام ویژه گوینده نسبت به خبر دادن از آن در رتبه‌ای پایین‌تر از مسندالیه مرفوع».

بنابراین نکته مهم در باب اشتغال، این است که اسم مشغول‌عنه، می‌توانست به صورت مبتدا بیاید ولی منصوب واقع شده تا محور اصلی سخن، مسندالیه باشد و در درجه‌ای پایین‌تر، از اسم مشتعل‌عنه نیز خبر داده شود که از این نوع اخبار، با تعبیر «اخبار ثانوی و فرعی» در مقابل «اخبار اصلی» یاد می‌شود.

تفاوت اشتغال با تقدیم مفعول‌به بر فعل نیز در دل همین نکته نهفته است؛ چراکه در این حالت، اخبار ثانوی و قابلیت مبتدابودن در اسم منصوب وجود ندارد و به همین دلیل است که وقتی مفعول‌به پیش از فعل می‌آید، حتی تمرکز فرعی که در باب اشتغال مطرح بود نیز وجود نخواهد داشت و گوینده صرفاً به منظور حصر، حفظ وزن و قافیه و اموری از این دست، اسم منصوب را پیش از فعل می‌آورد. در واقع، اسم مشتعل‌عنه در مرتبه‌ای بالاتر از مفعول‌به مقدم و پایین‌تر از مبتدا قرار می‌گیرد؛ یعنی نه مثل مفعول‌به، فضله و خارج از رکن کلام است و نه مانند مبتدا، مسندالیه و عمده کلام است، بلکه مرتبه‌ای بین آن دو دارد.

اکنون شواهدی بر رساندن حصر در اسلوب تقدیم مفعول‌به ارائه می‌گردد. تقدیم مفعول‌به بر فعل، غالباً رساننده حصر است و گاهی برای رساندن معنای دیگری مانند حفظ فاصله و قافیه و ضرورت شعری.^{۲۴} آیه شریفه «إِيَّاكَ نَعْبُدُ وَإِيَّاكَ نَسْتَعِينُ»^{۲۵} شاهدی بارز در رساندن معنای حصر است، یعنی فقط تو را می‌پرستیم و فقط از تو استمداد می‌جوییم.^{۲۶} آیه شریفه «وَاشْكُرُوا لِلَّهِ إِن كُنتُمْ

۲۴. مختصر المعانی، ص ۱۱۲.

۲۵. فاتحه، ۵: پروردگارا تنها تو را می‌پرستیم و تنها از تو یاری می‌جوییم.

۲۶. مختصر المعانی، ص ۱۱۲؛ معانی النحو، ج ۲، ص ۸۸.

آيَةُ تَعْبُدُونَ»^{۲۷} و «بَلِ اللَّهِ فَاعْبُدْ»^{۲۸} عبادت را اختصاص به خداوند داده است.^{۲۹} حفظ فاصله نیز در آیه شریفه «خُدُوهُ فَعَلُّوهُ، ثُمَّ الْجَحِيمَ صَلَّوهُ»^{۳۰} نمایان است.^{۳۱}

۲. کاربری اسلوب اشتغال در قرآن کریم

در این فصل، معنایی که برای اسلوب اشتغال و اسلوب‌های مشابه ارائه شد بر آیات قرآن تطبیق می‌شود. نمونه‌ای از کاربری این اسلوب در قرآن کریم، چنین است:

وَلَقَدْ جَعَلْنَا فِي السَّمَاءِ بُرُوجًا وَزَيَّنَّاهَا لِلنَّاظِرِينَ، وَحَفِظْنَاهَا مِنْ كُلِّ شَيْطَانٍ رَجِيمٍ، إِلَّا مَنْ اسْتَرَقَ السَّمْعَ فَاتَّبَعَهُ شَهَابٌ مُبِينٌ، وَالْأَرْضَ مَدَدْنَاهَا وَالْقَيْنَا فِيهَا رَوَاسِيَ وَأَنْبَتْنَا فِيهَا مِنْ كُلِّ شَيْءٍ مَوْزُونٍ، وَجَعَلْنَا لَكُمْ فِيهَا مَعَايِشَ وَمَنْ لَسْتُمْ لَهُ بِرَازِقِينَ.^{۳۲}

در این سیاق، کلمه «الْأَرْضَ» منصوب آمده، چون محور اصلی سخن، مربوط به خداوند متعال و کارهای اوست، یعنی می‌خواهد از خداوند خبر بدهد؛ اما همزمان، به صورت ثانوی و در درجه بعد، از زمین نیز اخبار داده و در ادامه از ویژگی‌های زمین صحبت کرده است. یعنی اخبار از زمین و ویژگی‌های آن نیز مد نظر بوده، ولی مسندالیه اصلی همان ضمیر متکلم است و زمین به عنوان مخبر عنه ثانوی در نظر گرفته می‌شود. به همین دلیل در آیه از اسلوب اشتغال استفاده شده، نه اسلوب تقدیم مفعول به که غرض از آن (حفظ فاصله و تخصیص) در اینجا مد نظر نیست.

اینک نمونه دیگری بررسی می‌شود:

خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ بِالْحَقِّ تَعَالَى عَمَّا يُشْرِكُونَ، خَلَقَ الْإِنْسَانَ مِنْ نُطْفَةٍ فَإِذَا هُوَ خَصِيمٌ مُبِينٌ، وَالْإِنْعَامَ خَلَقَهَا لَكُمْ فِيهَا دِفْءٌ وَمَنَافِعُ

۲۷. بقره، ۱۷۲: ای کسانی که ایمان آورده‌اید! از روزی‌های پاکیزه‌ای که به شما داده‌ایم، بخورید و شکر خدا را به جا آورید، اگر او را پرستش می‌کنید.

۲۸. زمر، ۶۶: بلکه تنها خداوند را عبادت کن و از شکرگزاران باش.

۲۹. معانی النحو، ج ۲، ص ۸۹.

۳۰. حاقه، ۳۰ - ۳۱: فرمان می‌رسد: او را بگیرید و در بند و زنجیرش کنید. سپس او را در دوزخ بیفکنید!

۳۱. مراد از حفظ فاصله، هماهنگی آخر آیات با یکدیگر از لحاظ وزن و آهنگ است. برای نمونه در آیات ذکر شده، آیه ۳۰ با «واو» و «هاء» ختم شده و به جهت هماهنگی آیه ۳۱ با آیه قبل، «جحیم» مقدم شده تا این آیه نیز با «واو» و «هاء» ختم شود. ۳۲. حجر، ۱۶ - ۲۰: ما در آسمان برج‌هایی قرار دادیم و آن را برای بینندگان آراستیم و آن را از هر شیطان رانده شده‌ای حفظ کردیم؛ مگر آن کس که استراق سمع کند و دزدانه گوش فرادهد که شهابی آشکار او را تعقیب می‌کند و می‌راند. و زمین را گستردیم و در آن کوه‌های استواری قرار دادیم و از هر گیاه موزون، در آن رویاندیم و برای شما انواع وسایل زندگی در آن قرار دادیم؛ همچنین برای کسانی که شما نمی‌توانید به آنها روزی دهید.

وَ مِنْهَا تَأْكُلُونَ، وَ لَكُمْ فِيهَا جَمَالٌ حِينَ تُرِيحُونَ وَ حِينَ تَسْرَحُونَ، وَ تَحْمِلُ
 أَنْفَالَكُمْ إِلَىٰ بَلَدٍ لَمْ تَكُونُوا بِالْغِيَةِ إِلَّا بِشِقِّ الْأَنْفُسِ إِنَّ رَبَّكُمْ لَرَوُوفٌ
 رَحِيمٌ، وَ الْحَيْلَ وَ الْبِغَالَ وَ الْحَمِيرَ لِيَتْرَكِبُوهَا وَ زِينَةً وَ يَحُلُّقُوا مَا لَا
 تَعْلَمُونَ.^{۳۳}

در این آیات، محور اصلی سخن، فعل خداوند درباره خلق انعام است و به همین دلیل، ضمیر «هو» در «حَلَقَ» مسندالیه و مرفوع، به عنوان عمده کلام و مخبر عنه اصلی واقع شده است. در عین حال، «انعام» و ویژگی‌هایش نیز مورد نظر است و اراده اخبار از آن نیز وجود دارد؛ با این تفاوت که این اخبار، در ضمن اخبار اصلی که اخبار از خداوند است صورت می‌پذیرد. به همین دلیل، در آیات بعدی، اوصاف و ویژگی‌های انعام را در ضمن بیان افعال خداوند بر می‌شمارد. فقدان غرض تخصصی (به خاطر این که خداوند، فقط انعام را نیافریده بلکه همه خلق، خلقت اوست) دلیل به کار نرفتن اسلوب تقدیم مفعول به در آیه شریفه است.

حال در این آیه شریفه، غرض گوینده، با آیات قبلی متفاوت است:

وَ الشُّعْرَاءُ يَتَّبِعُهُمُ الْغَاوُونَ، أَلَمْ تَرَأَهُمْ فِي كُلِّ وَادٍ يَمِيمُونَ، وَ أَنَّهُمْ
 يَقُولُونَ مَا لَا يَفْعَلُونَ.^{۳۴}

در این سیاق، محور اصلی سخن، «الشعراء» است نه «الغاوون». به عبارت دیگر، گوینده اراده نکرده که از «الغاوون» و ویژگی‌های آن اخبار دهد بلکه غرض، افاده اخبار از «الشعراء» است. به همین منظور، «شعراء» مسندالیه و مرفوع واقع شده و طبق این غرض، در آیات بعدی نیز محور سخن را اوصاف شعرا قرار داده است. در اینجا دلیل به کار نرفتن اسلوب تقدیم مفعول به روشن است؛ چراکه وقتی «شعراء» محور اصلی کلام باشد، نمی‌تواند به صورت مفعول به بیاید. آیات بیانگر عذاب قوم عاد و ثمود نیز تفاوت اسلوب اشتغال با اسلوب مبتدا و خبر را نشان می‌دهد:

۳۳. نحل، ۳- ۸: آسمان‌ها و زمین را به حق آفرید؛ او برتر است از آنچه همتای او قرار می‌دهند. انسان را از نطفه بی‌ارزشی آفرید و این موجود ضعیف، سرانجام موجودی فصیح و مدافع گویا و آشکار خویش گردید. و چهارپایان را برای شما آفرید در حالی که در آنها، وسیله پوشش، و منافع دیگری است و از گوشت و شیر آنها می‌خورید و در آنها برای شما زینت و شکوه فراوانی است به هنگامی که آنها را به استراحت گاهشان باز می‌گردانید و هنگامی که صبحگاهان به صحرا می‌فرستید. آنها بارهای سنگین شما را به شهری حمل می‌کنند که خودتان جز با مشقت زیاد، به آن نمی‌رسیدید؛ پروردگارتان به یقین رؤوف و مهربان است. همچنین اسب‌ها و استرها و الاغ‌ها را آفرید تا بر آنها سوار شوید و زینت شما باشد و چیزهایی می‌آفریند که نمی‌دانید.

۳۴. شعراء، ۲۲۴ - ۲۲۶: شاعران کسانی هستند که گمراهان از آنان پیروی می‌کنند. آیا ندیدی آنها در هر وادی سرگردانند؟ و سخنانی می‌گویند که به آنها عمل نمی‌کنند؟!

فَإِنْ أَعْرَضُوا فَقُلْ أَنْذَرْتُكُمْ صَاعِقَةً مِثْلَ صَاعِقَةِ عَادٍ وَ ثَمُودَ، إِذْ جَاءَهُمُ الرُّسُلُ مِنْ بَيْنِ أَيْدِيهِمْ وَ مِنْ خَلْفِهِمْ أَلَّا تَعْبُدُوا إِلَّا اللَّهَ قَالُوا لَوْ شَاءَ رَبُّنَا لَأَنْزَلَ مَلَائِكَةً فَإِنَّا بِمَا أُرْسِلْتُمْ بِهِ كَافِرُونَ، فَأَمَّا عَادُ فَاسْتَكْبَرُوا فِي الْأَرْضِ بِغَيْرِ الْحَقِّ وَ قَالُوا مَنْ أَشَدُّ مِنَّا قُوَّةً أ وَ لَمْ يَرَوْا أَنَّ اللَّهَ الَّذِي خَلَقَهُمْ هُوَ أَشَدُّ مِنْهُمْ قُوَّةً وَ كَانُوا بِآيَاتِنَا يَجْحَدُونَ، فَأَرْسَلْنَا عَلَيْهِمْ رِيحًا صَرْصَرًا فِي أَيَّامٍ نَحِسَاتٍ لِنُذِيقَهُمْ عَذَابَ الْخِزْيِ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَ لَعَذَابُ الْآخِرَةِ أَخْزَى وَ هُمْ لَا يُبْصِرُونَ، وَ أَمَّا ثَمُودُ فَهَدَيْنَاهُمْ فَاسْتَحَبُّوا الْعَمَى عَلَى الْهُدَى فَأَخَذْتُهُمْ صَاعِقَةً الْعَذَابِ الْهُونِ بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ.^{۳۵}

محور اصلی سخن در این آیات، بیان رفتار دو قوم عاد و ثمود در برابر پیامبران الهی و کیفیت عذاب آنهاست. به همین دلیل از اسلوب مبتدا و خبر (فَأَمَّا عَادُ فَاسْتَكْبَرُوا، وَ أَمَّا ثَمُودُ فَهَدَيْنَاهُمْ) استفاده شده است. وقتی عاد و ثمود، محور اصلی سخن هستند، نمی‌توانند مفعول به قرار گیرند، پس امکان استفاده از اسلوب تقدیم مفعول به وجود ندارد.

آیات ابتدایی سوره الرَّحْمَنِ، جلوه‌ای دیگر از نکته معنایی باب اشتغال است:

الرَّحْمَنُ، عَلَّمَ الْقُرْآنَ، خَلَقَ الْإِنْسَانَ، عَلَّمَهُ الْبَيَانَ، الشَّمْسُ وَ الْقَمَرُ بِحُسْبَانٍ، وَ النَّجْمُ وَ الشَّجَرُ يَسْجُدَانِ، وَ السَّمَاءُ رَفَعَهَا وَ وَضَعَ الْمِيزَانَ، أَلَّا تَطْغَوْا فِي الْمِيزَانِ، وَ أَقِيمُوا الْوَزْنَ بِالْقِسْطِ وَ لَا تُخْسِرُوا الْمِيزَانَ، وَ الْأَرْضَ وَضَعَهَا لِلْأَنَامِ، فِيهَا فَاكِهَةٌ وَ النَّخْلُ ذَاتُ الْأَكْمَامِ.^{۳۶}

۳۵. فصلت، ۱۳ - ۱۷: اگر آنها روی گردان شوند، بگو: «من شما را از صاعقه‌ای همانند صاعقه عاد و ثمود بیم می‌دهم، در آن هنگام که پیامبران از پیش رو و پشت سر و از هر سو به سراغشان آمدند و آنان را دعوت کردند که جز خدا را نپرستید. آنها گفتند: «اگر پروردگار ما می‌خواست به یقین فرشتگانی نازل می‌کرد؛ از این رو ما به آنچه شما به آن فرستاده شده‌اید، کافریم.» اما قوم عاد به ناحق در زمین تکبر ورزیدند و گفتند: «چه کسی از ما نیرومندتر است؟!» آیا نمی‌دانستند خداوندی که آنان را آفریده از آنها قویتر است؟! و به خاطر این پندار، پیوسته آیات ما را انکار می‌کردند. سرانجام تندبادی هول‌انگیز و سرد در روزهایی شوم و پُر غبار بر آنها فرستادیم تا عذاب خوارکننده را در زندگی دنیا به آنها بچشانیم؛ و به یقین عذاب آخرت خوارکننده‌تر است و از هیچ سو یاری نمی‌شوند. اما ثمود را هدایت کردیم، ولی آنها ناپیابایی و گمراهی را بر هدایت ترجیح دادند؛ به همین جهت صاعقه عذاب خوارکننده به خاطر اعمالی که انجام می‌دادند آنها را فرو گرفت.

۳۶. الرحمن، ۱ - ۱۱: خداوند رحمان. قرآن را تعلیم فرمود. انسان را آفرید. و به او سخن گفتن آموخت. خورشید و ماه با حساب دقیقی در گردشند. و گیاهان و درختان برای خدا سجده می‌کنند. و آسمان را برافراشت. و میزان و قانون نهاد، تا در میزان طغیان

محور اصلی در این آیات، سخن گفتن از خدای رحمان و ویژگی‌ها و افعال اوست. در ضمن این اخبار اصلی، اخبار فرعی از آسمان و زمین نیز صورت گرفته و به دلیل مهم بودن، مقدم و منصوب گردیده و ساختار اشتغال بر آن پیاده شده است. اگر در آیه شریفه، اسلوب تقدیم مفعول به به کار می‌رفت، دیگر اهتمام فرعی به آسمان و زمین وجود نداشت و در نتیجه، برشمردن اوصاف آسمان و زمین، بدون اهتمام فرعی به آن دو، سخن را از مرتبه عالی بلاغت، فرو می‌کاست.

وجود اخبار فرعی از اسم مشتغل عنه و اهمیّت داشتن آن برای متکلم در این آیات شریفه نیز به زیبایی نمایان است:

أَنْتُمْ أَشَدُّ خَلْقًا أَمِ السَّمَاءِ بَنَاهَا رَفَعَ سَمَكَهَا فَسَوَّاهَا وَ أَغَطَّشَ لَيْلَهَا
وَ أَخْرَجَ صُحَاهَا وَ الْأَرْضَ بَعْدَ ذَلِكَ دَحَاهَا أَخْرَجَ مِنْهَا مَاءَهَا وَ
مَرَعَاهَا وَ الْجِبَالَ أَرْسَاهَا مَتَاعًا لَكُمْ وَ لِأَنْعَامِكُمْ.^{۳۷}

خداوند در مقام برشمردن آثار قدرت خود، به غرض باورمندسازی انسان‌ها نسبت به معاد، به گستراندن زمین و پدیدآوردن رودها و چراگاه‌ها و ... اشاره می‌کند. محور اصلی سخن، خداوند و افعال اوست و محور فرعی آن، زمین و کوه‌ها هستند. استفاده از اسلوب اشتغال به جای اسلوب مبتدا و خبر یا تقدیم مفعول به، توانسته این غرض را برآورده کند. اسلوب مبتدا و خبر، زمین و کوه را محور اصلی سخن قرار می‌دهد، و اسلوب تقدیم مفعول به، آن دو را به طور کلی از هر گونه محوریت و کانون توجه بودن، خارج می‌سازد.

آیه سیزدهم سوره مبارکه اسراء که به نامه عمل انسان و کیفیت این نامه می‌پردازد، مورد دیگری است که از اسلوب اشتغال استفاده کرده است:

وَ كُلِّ إِنْسَانٍ أَلْزَمْنَاهُ طَائِرَهُ فِي عُنُقِهِ وَ نُخْرِجُ لَهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ كِتَابًا يَلْقَاهُ
مَنْشُورًا.^{۳۸}

نکنید و از مسیر عدالت منحرف نشوید. و وزن را بر اساس عدل برپا دارید و در سنجش کاستی نکنید. و زمین را برای مردم آفرید. که در آن میوه‌ها و نخل‌های پُرشکوفه است.

۳۷. نازعات، ۲۷ - ۳۳: آیا آفرینش شما بعد از مرگ مشکل‌تر است یا آفرینش آسمان که خداوند آن را بنا نهاد؟ سقف آن را برافراشت و آن را نظام بخشید. و شبش را تاریک و روزش را آشکار نمود. و زمین را بعد از آن گسترش داد. و از آن آب و گیاهش را بیرون آورد. و کوه‌ها را استوار ساخت. همه اینها برای بهره‌گیری شما و چهارپایانتان است.

۳۸. اسراء، ۱۳: و هر انسانی، اعمالش را بر گردنش آویخته‌ایم؛ و روز قیامت، نامه اعمالش را برای او بیرون می‌آوریم که آن را در برابر خود، گشوده می‌بیند.

در این آیه محور اصلی سخن، بیان پدیده‌های روز قیامت و قدرت خداوند در کنترل انسان و حفظ اعمال اوست. در ضمن این محور، از ویژگی انسان و مواجهه او با نامه عمل نیز سخن گفته شده است. این اغراض معنایی، تنها به کمک اسلوب اشتغال قابل بیان است.

آیه بعدی، محلّ اختلاف میان نحویان است اما با دقت در عباراتشان می‌توان به این نکته پی برد که آنها ذیل این آیه تنها به بررسی ویژگی‌های لفظی و تنگناهایی که در نصب و رفع اسم پیشین وجود دارد پرداخته و به غرض گوینده توجه خاصی نکرده‌اند. آیه شریفه چنین است:

الرَّانِيَةُ وَالرَّانِي فَاجْلِدُوا كُلَّ وَاحِدٍ مِنْهَا مِئَةَ جَلْدَةٍ وَ لَا تَأْخُذْكُمْ
بِهَا رَأْفَةٌ فِي دِينِ اللَّهِ إِنْ كُنْتُمْ تُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَلَيَشْهَدُ عَذَابُهُمَا
طَائِفَةٌ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ، الرَّانِي لَا يَنْكِحُ إِلَّا زَانِيَةً أَوْ مُشْرِكَةً وَالزَّانِيَةُ لَا
يَنْكِحُهَا إِلَّا زَانٍ أَوْ مُشْرِكٌ وَحُرِّمَ ذَلِكَ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ.^{۳۹}

بنا بر نظر سیبویه، اگر مبتدا اسم موصولی باشد که صله‌اش، ظرف یا جمله فعلیه است، بر سر خبر آن «فاء» می‌آید. در این آیه چون اسم مرفوع این ویژگی را ندارد، نمی‌تواند مبتدا باشد و «فاجلدوا...» هم خبر نیست. وی اسم مرفوع را مبتدا برای خبری محذوف می‌داند (مِمَّا يُتْلَى عَلَيْكُمْ حَكْمُ الرَّانِيَةِ وَالرَّانِي). بنابراین، فعل پسین نمی‌تواند در صورت نبود معمولش، در اسم پیشین عمل کند، زیرا فعلی که در جمله‌ای مستقل است، نمی‌تواند در اسم پیشینی که در جمله مستقل دیگری است عمل نماید.^{۴۰}

بنا بر نظر مبرد، به دلیل شبهه جواب بودن «فاء»، مبتدا شبیه جمله شرط و خبر، شبیه جمله جواب شرط است. همان‌گونه که جواب در شرط عمل نمی‌کند، شبهه جواب نیز در شبهه شرط عمل نمی‌کند، پس اسم پسین باید مرفوع باشد.^{۴۱}

با توجه به مطالبی که گذشت، مشخص می‌گردد که چرا اسم مشتغل عنه در آیه شریفه، مرفوع به کار رفته است. این آیه بیانگر حکم شرعی برای مجازات زن و مرد زناکار است و بنا بر این غرض، آن دو را مرفوع آورده تا به عنوان مسندالیه اصلی، محور کلام قرار گیرند.

۳۹. نور، ۲ - ۳: هر يك از زن و مرد زناكار را صد تازیانه بزنید؛ و نباید رأفت و محبت کاذب نسبت به آن دو شما را از اجرای حکم الهی مانع شود، اگر به خدا و روز جزا ایمان دارید؛ و باید گروهی از مؤمنان مجازاتشان را مشاهده کنند. مرد زناکار جز با زن زناکار یا مشرک ازدواج نمی‌کند؛ و زن زناکار را، جز مرد زناکار یا مشرک، به ازدواج خود در نمی‌آورد؛ و این کار بر مؤمنان حرام شده است.

۴۰. ن. ک: التصريح على التوضيح، ج ۱، ص ۴۴۵.

۴۱. التصريح على التوضيح، ج ۱، ص ۴۴۶.

نمونه‌هایی که تبیین شد اسلوب اشتغال را برای افاده معنای «اخبار اصلی» و «اخبار فرعی» به کار گرفتند. اما گاهی غرض از کاربست ساختار اشتغال این است که با اعراب‌دهی مناسب، از صفت واقع شدن فعل پسین برای اسم پیشین، جلوگیری شود.^{۴۲} در این حالت، دیگر غرض اخبار اصلی یا فرعی وجود ندارد. اگر گوینده قصد دارد که فعل را صفت برای اسم پیشین قرار دهد باید اسم را مرفوع بیاورد (البته در همین ترکیب نیز احتمال غیر صفت بودن جمله پسین وجود دارد و وصف بودن یا نبودن در این حالت اعرابی با قرینه مشخص می‌شود) در غیر این صورت، لازم است که اسم پیشین منصوب باشد.^{۴۳}

در جمله «كُلُّ رَجُلٍ اَكْرَمُهُ هُنَا» اگر «کل» منصوب بشود، معنا چنین می‌شود: «تمام مردها را اینجا اکرام کردم» ولی اگر مرفوع شود، دو احتمال معنایی دارد: یکی همین معنا و دیگری، معنایی جدید به این صورت: «هر مردی را که اکرام کردم، اینجاست». یعنی «کل» به صورت مبتدا ترکیب شده و «اَكْرَمُهُ» صفت برای آن است و «هنا» نیز خبر می‌باشد.

این هدف از باب اشتغال تنها یک نمونه در قرآن کریم دارد:
 وَكُلُّ شَيْءٍ فَعَلُوهُ فِي الزُّبُرِ.^{۴۴}

در این آیه، اگر «کل»، منصوب خوانده شود، بنا بر باب اشتغال منصوب شده و جار و مجرور هم متعلق به فعل است و معنا چنین خواهد بود: «هر کاری را در نامه اعمالشان انجام دادند.» اما اگر «کل» مرفوع شود، افزون بر احتمال معنای اول، چنین معنایی نیز خواهد داشت: «هرکاری را که انجام دادند، در نامه اعمالشان [محفوظ] است.» در اینجا قطعاً معنای دوم مراد است نه معنای اول. به همین منظور «کل»، مرفوع شده تا جار و مجرور، خبر آن باشد. بر خلاف حالت قبلی که جار و مجرور، متعلق به فعل بود و باعث تغییر معنای مقصود می‌گشت. البته همان طور که بیان شد، هرچند برای تبیین وصف بودن، نیاز به قرینه‌های دیگری است اما اعراب رفع، قابلیت وصف واقع شدن را دارد.

این حالت، به اعتقاد نحویان از موارد ترجیح نصب است ولی به اعتقاد فاضل سامرایی، نصب و رفع در این موارد به اعتبار معنای مقصود اعمال می‌شود.
 نظر برخی نحویان این است^{۴۵} که اگر از اسم پیشین، اراده عموم شود، مرفوع و در غیر این صورت، منصوب می‌شود.^{۴۶}

۴۲. مطالب این قسمت برگرفته از معانی النحو، ج ۲، ص ۱۳۶ - ۱۳۸ می‌باشد.

۴۳. ن. کد التصریح علی التوضیح، ج ۱، ص ۴۵۱، همع الهوامع، ج ۳، ص ۱۰۶، شرح اشمونی بر الفیه، ج ۱، ص ۴۳۴.

۴۴. قمر، ۵۲: و هر کاری را انجام دادند در نامه‌های اعمالشان ثبت است.

۴۵. مطالب این قسمت برگرفته از معانی النحو، ج ۲، ص ۱۳۸ - ۱۴۱ می‌باشد.

۴۶. التصریح علی التوضیح، ج ۱، ص ۴۴۵ - ۴۴۶.

استشهاد این گروه به برخی از آیات قرآن کریم است:

الرَّانِيَةُ وَالرَّانِي فَاجْلِدُوا كُلَّ وَاحِدٍ مِنْهَا مِئَةَ جَلْدَةٍ وَلَا تَأْخُذْكُمْ
بِهَا رَأْفَةٌ فِي دِينِ اللَّهِ إِنْ كُنْتُمْ تُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَلِيَشْهَدَ عَذَابُهُمَا
طَائِفَةٌ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ. ٤٧

9

وَالسَّارِقُ وَالسَّارِقَةُ فَاقْطَعُوا أَيْدِيَهُمَا جَزَاءً بِمَا كَسَبَا نَكَالًا مِنَ اللَّهِ وَ
اللَّهُ عَزِيزٌ حَكِيمٌ. ٤٨

بر اساس دیدگاه این گروه، در این آیات، منظور از «زانیه و زانی» و «سارق و سارقه»، عموم است نه شخص خاصی و به همین دلیل مرفوع شده‌اند.

دیدگاه این گروه، صحیح به نظر نمی‌رسد زیرا طبق این دیدگاه، لازم می‌آید که در جمله «العالمِ احْتَرَمَهُ»، منظور، عالم خاصی باشد و در «العالمِ احْتَرَمَهُ»، مطلق عالم مد نظر باشد؛ روشن است که این گونه برداشت از هر دو جمله، اشتباه است. زیرا با توجه به آنچه در نمونه‌های قبلی گفته شد، سبب مرفوع شدن، محوریت اصلی در کلام است. یعنی از آنجا که خداوند در مقام بیان حکم زناکار است، آن را مسندالیه و محور اصلی سخن قرار می‌دهد و حکم را به صورت اخبار از مبتدا بر آن مترتب کند؛ همچنین دلیل عام بودن در موارد یادشده، وجود «لام موصول» است نه این که عمومیت از اسلوب مبتدا و خبر فهمیده شود.

بنابر آنچه گفته شد، طبق تحلیل معناگرایانه باب اشتغال، اسم مشتغل‌عنه، نوعی ارتقای رتبه از مفعول به می‌یابد اما به درجه مبتدا بودن و رکن کلام نمی‌رسد. در این تحلیل، از اسم مشتغل‌عنه، نوعی اخبار ثانوی داده می‌شود که مانند اخبار اصلی از مبتدا نیست، اما به معنای فضله و یکسان بودن با مفعول به هم نیست. کارکرد دیگر این باب، جلوگیری از اشتباه در اعراب است که موارد آن نسبت به کارکرد اصلی، کمتر است.

٤٧. نور، ٢ - ٣: هر يك از زن و مرد زناكار را صد تازیانه بزنید؛ و نباید رأفت و محبت کاذب نسبت به آن دو شما را از اجرای حکم الهی مانع شود، اگر به خدا و روز جزا ایمان دارید؛ و باید گروهی از مؤمنان مجازاتشان را مشاهده کنند. مرد زناکار جز با زن زناکاری یا مشرک ازدواج نمی‌کند؛ و زن زناکار راه جز مرد زناکار یا مشرک، به ازدواج خود در نمی‌آورد؛ و این کار بر مؤمنان حرام شده است.

٤٨. مائده، ٣٨: دست مرد دزد و زن دزد را به کیفر عملی که انجام داده‌اند، به‌عنوان يك مجازات الهی، به مقدار چهار انگشت قطع کنید، و خداوند توانا و حکیم است

نتیجه

بررسی باب اشتغال با رویکرد معنامحور، نمایان ساخت که نوعی اخبار ثانوی و فرعی از اسم مشتغل عنه صورت می‌گیرد که از مفعول به بالاتر و از مبتدا و خبر پایین تر است. هرچند محور اصلی سخن، مسندالیه است، اما در رتبه‌ای پایین تر نسبت به مسندالیه، اخبار فرعی از مشتغل عنه نیز صورت می‌گیرد. این نکته در تقدیم مفعول به وجود ندارد؛ یعنی با تقدیم مفعول به بر فعل، صرفاً تخصیص یا حفظ وزن و قافیه صورت می‌گیرد. افزون بر اخبار ثانوی، کمک به جلوگیری از اشتباه در اعراب مناسب نیز از جمله کارکردهای ساختار اشتغال است. این کاربرد در مقایسه با اخبار ثانوی، کمتر است. در قرآن کریم، هر دو کاربری وجود دارد.

پیشنهادهای پژوهشی

- تحلیل باب اشتغال بر پایه نظریه عامل با حفظ رویکرد معنامحور
- تطبیق تحلیل معنایی باب اشتغال بر اشعار اصیل عرب
- تطبیق تحلیل معنایی باب اشتغال بر احادیث

کتاب‌نامه

۱. قرآن کریم.
۲. الاقتراح فی اصول النحو، جلال الدین سیوطی، قم، ادب الحوزه، اول.
۳. الايضاح فی شرح مفتاح العلوم، خطیب قزوینی، بیروت، دار الکتب العلمیه، دوم.
۴. بحار الانوار، محمد باقر مجلسی، مؤسسه الوفاء، دوم، ۱۴۰۳ق.
۵. التصریح علی التوضیح، خالد ازهری، لبنان، دار الکتب العلمیه، اول، ۲۰۰۰م.
۶. شرح ابن عقیل، ابن عقیل بهاء الدین، دوم.
۷. شرح اشمونی، اشمونی، تحقیق حسن حمد.
۸. شرح الرضی علی الکافی، رضی الدین استرآبادی، تهران، مؤسسه الصادق، اول، ۱۳۸۴ش.
۹. شرح مختصر المعانی، سعد الدین تفتازانی، قم، دار الفکر، سوم.
۱۰. الصحاح (تاج اللغة و صحاح العربیة)، اسماعیل بن حماد جوهری، بیروت، دار العلم للملایین، سوم، ۱۴۰۴ق.
۱۱. الكتاب، سبویه، قاهره، مكتبة الخانجي، سوم، ۱۴۰۸ق.
۱۲. لسان العرب، محمد بن مکرم ابن منظور، بیروت، دار بیروت، اول، ۱۳۳۵ش.
۱۳. معانی القرآن، زجاج، دار الکتب المصریة، ۱۳۷۴ق.
۱۴. معانی النحو، فاضل صالح سامرای، عمان، دار الفکر، اول، ۱۴۲۰ق.
۱۵. معجم مقاییس اللغة، احمد بن فارس، تحقیق عبد السلام محمد هارون، دار احیاء الکتب العربیة، دوم، ۱۳۸۹ق.
۱۶. النحو الوافی، عباس حسن، تهران، ناصر خسرو.
۱۷. همع الهوامع، جلال الدین سیوطی، بیروت، دار الکتب العلمیه، اول، ۱۴۱۸ق.